یک دهه با مادران چشم‌به‌راه هستیم

مهدی شکیبایی، رئیس فرهنگسرای رسانه: تجلیل از خانواده‌های شهدا ما را به خداوند بیشتر نزدیک می‌کند. برگزاری برنامه‌ای مثل مادران چشم‌به‌راه با پیشینه نزدیک به یک دهه‌ای در تهران، یکی از نیازهای جامعه ماست. منتی بر خانواده شهدا و شهیدان نیست، این ما هستیم که نیاز داریم یاد و خاطره و راه شهیدان را ادامه دهیم.

تشییع شهدا در روز تکریم مادران شهید

سرهنگ محمد سلامی، مدیرکل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع‌مقدس مازندران: روز چهارشنبه ۶دی همزمان با روز وفات حضرت‌ام‌البنین و تکریم مادران و همسران شهدا، تشییع شهید گمنام در شهرستان محمودآباد برگزار و سپس پیکر مطهرش در پارک پردیس سرخرود خاکسپاری شد.

روایت

روایتی از تنهایی‌های پدر و مادر چشم‌به‌راه شهید داوود شعبانلوزادی

اسیری که نیامد

یک کیلومتر پایین‌تر از پل شهید صنیع‌خانی و چند کیلومتر مانده به بهشت‌زهرا(س) ورودی شهرک صالح‌آباد غربی یا همان رسالت، کنج تنهایی پدر و مادری چشم‌به‌راه است. چشم‌به‌راه داوود شعبانلوزادی که بعد از دامادی راهی جبهه شد و دیگر برنگشت. در ادامه قصه پرغصه این انتظار را مرور می‌کنیم.

روزنه امیدی بی‌فروغ

مادر شهید گرچه متوجه حضور ما می‌شود اما توانایی تکان‌خوردن ندارد و با پلک چشمانش جواب سلام ما را می‌دهد. وقتی کنار تخت او می‌نشینم، دستان چروکیده و کم‌جان مادر را می‌گیرم. در پاسخ چشمان پرسؤالش، از علت آمدنم برای او صحبت می‌کنم و می‌گویم:

–مادرجان آمده‌ام از داوودت گزارش بگیرم و در روزنامه چاپ کنم و...

هنوز جملات من تمام‌نشده که مادر با شنیدن اسم داوود، جسم بیمارش را به‌سختی از روی تخت بلندمی کند و حیران و آشفته از من می‌پرسد:

– از داوودم خبر آورده‌ای؟ بگو چه شده؟ داوودم برگشته؟ کجاست؟

شاید هیچ وقت به‌اندازه این لحظه از دست خودم و حرف‌هایی که می‌زنم ناراحت نشده بودم، از اینکه با حرف‌هایم، امید واهی به دل این مادر چشم‌به‌راه داده بودم، خودم را سرزنش می‌کنم و روی دستان مادر که هنوز در دستانم بود بوسه می‌زنم و اشک می‌ریزم. مادر که از تخت نیم‌خیز شده با چشمان حیران، هنوز منتظر جواب است و من غرق در اشک و حیرت، قادر به گفتن حتی یک کلمه هم نیستم. در همین لحظه است که پدر شهید به کمکم می‌آید و رو به مادر می‌گوید:

– حاج‌خانم اومدن از داوود گزارش بگیرند. گزارش! گزارش!

–از داوود خبر ندارین؟

پدر این‌بار با صدای بلندتر جملات را تکرار می‌کند:

–نه حاج‌خانم خبر ندارن!

پدر که متوجه وضعیت پشیمانی و ناراحتی من شده، این‌بار می‌گوید: «از وقتی داوود رفت، حاج‌خانم همینطور شده است. هر غریبه‌ای مثل شما از بیرون بیاید و اسم داوود را به زبان بیاورد، فکر می‌کند که خبر از داوود آورده. خودت را ناراحت نکن. سال‌هاست که به این لحظه‌ها عادت کرده‌ایم. سال‌های سختی بر من و همسرم گذشته. همسرم بارها بیمار شده و قرص اعصاب می‌خورد. چند سال پیش هم سکته مغزی کرد و از همان زمان تاکنون اینطور زمینگیر شده است.»

عاشق شد و ازدواج کرد

انقلاب تازه پیروز شده بود و داوود ۱۸سال بیشتر نداشت البته این روزها جز شیرینی پیروزی انقلاب اسلامی، شیرینی دیگری هم برای داوود رقم زده بود. داوود مثل هر جوانی، عاشق و دلباخته شده بود. با دختر دایی‌اش شهربانو ازدواج کرد اما هنوز ۳ماه از زندگی مشترک او و شهربانو نگذشته بود که برای همیشه رفت.

اسم داوود در میان اسرا بود اما داوود برنگشت. شنیدن این جمله از زبان پدر شهید کمی ما را متعجب می‌کند. از او می‌خواهیم بیشتر برایمان توضیح دهد: «از سال ۶۰ که برای آخرین‌بار داوود را در منطقه عملیاتی هویزه و بستان دیده بودند، دیگر هیچ خبری از شهادت یا اسارت او نداشتیم. در همین نگرانی و دلواپسی‌ها سرمی کردیم و تمام امیدمان به شنیدن اسم داوود از رادیو به‌عنوان اسیر بود. یک شب وقتی اسم اسرا را می‌خواندند، اسم داوود را هم خواندند. علاوه بر ما خیلی از اهالی و دوستان هم این اسم را شنیده بودند. امیدوار شدیم.»

چه روزهای زیبایی بود! آن روزها چه امیدواری لذت‌بخشی بر دل پدر و مادر نشسته بود. حاج حسین‌علی از تدارک آمدن داوود به میهن اسلامی‌مان صحبت می‌کند و می‌گوید:«آن زمان ما در محله ۱۳آبان زندگی می‌کردیم. با کمک همسایه‌ها، کوچه را چراغان کردیم و کلی پارچه نوشته از اول تا آخر کوچه نصب کردیم. مادرش نقل و شکلات گرفته و همسرش منقل زغالی برای دود کردن اسفند آماده کرده بود. سر از پا نمی‌شناختیم. اهالی محله کوچه را آب و جارو کردند و هرچه گلدان داشتند به کوچه آوردند. گوسفند برای قربانی هم خریده بودیم. همه‌چیز آماده و مهیا بود، جز داوود من. من و چند نفر از همسایه‌ها به محل توقف اتوبوس‌های اسرا رفتیم تا داوود را با افتخار و احترام به خانه بیاوریم.»

مکث

چشمان منتظر

هنوز از تعریف‌کردن با ذوق و شوق پدر سیراب نشده‌ایم که دوباره، چهره پدر درهم فرومی‌رود و سری به نشانه افسوس تکان می‌دهد و می‌گوید: «خدا امید هیچ پدر و مادری را ناامید نکند. همه اسرا یک‌به‌یک از اتوبوس پیاده شدند و من فقط چشمم به دراتوبوس بود تا داوود را بغل کنم و حلقه گل را به دوشش بیندازم. همه پیاده شدند و خبری از داوود نشد. با خودم گفتم شاید با ماشین بعدی برگردد یا دفعه بعد با اسرای بعدی به ایران بیاید. از آنجایی که اسم و فامیل داوود خیلی تشابه نداشت، هیچ شکی نکردیم که شاید به‌علت تشابه اسمی اسیر دیگری با این نام به ایران آمده باشد. آن روز وقتی دست‌خالی به کوچه برگشتیم، همه اهل خانواده و همسایه‌ها ناراحت شدند. ضربه روحی سختی به مادرش وارد شد. از آن زمان هرچه در لیست اسرا پیگیری کردیم، هیچ اسم و خبری از داوود ما نبود که نبود. انگار یک خواب شیرین بود که خیلی زود تمام شد.»

وقت خداحافظی از مادر التماس دعا دارم و او در جواب می‌گوید: «چشم دخترم، من را بی‌خبر نگذار، وقتی هم داوود آمد بیا همینطوری از او گزارش بگیر و در روزنامه چاپ کن!»

هر شب، شب یلداست

یک دیدار متفاوت با مادران چشم‌انتظار در بلندترین شب سال

گزارش

الناز عباسیان
روزنامه‌نگار

فکر کن یادگار ارزشمندی را گم کرده‌باشی، دائم دنبالش می‌گردی و سردرگمی. حالا اگر این گمشده پاره تن باشد، چه حالی پیدا می‌کنی؟ این حال پرآشوب نزدیک به ۴۰سال است که با زندگی پدران و مادران شهدای جاویدالاثر گره‌خورده و روز و شب‌شان را با داغ عزیزانی که رفتند و برنگشتند سرمی کنند. غم نبودشان گرد پیری روی چهره مادران نشانده و پدران‌شان شکسته شدند اما سرشان بلند است و پرافتخار. باید هم بلند باشد، در سخت‌ترین روزهای وطن، از جگرگوشه‌شان گذشتند و آنها را راهی جبهه‌ها کردند و حالا نه پلاکی و نه نشانی از آنها وجود دارد. شهدایی که با گذشت زمان نه تنها فراموش نمی‌شوند که حتی عزیزتر هم می‌شوند. به بهانه طولانی‌ترین شب سال که موسوم به شب یلداست، با صحبت‌های شیرین ۳ مادر و یک پدر چشم‌به‌راه همراه شده‌ایم و از روزهای دلتنگی و سال‌های چشم‌انتظاری‌شان برایمان نقل کردند.

بر آن شدیم در طولانی‌ترین شب سال، دانه‌های انار دل‌مان را پیش مادرانی که همیشه منتظرند و چشم‌به‌راه، باز کرده و از کلام‌شان، کام‌مان را شیرین کنیم. امسال ما خبرنگاران همشهری سفره شب یلدایمان را به میزبانی مادر و پدر چشم‌به‌راه شهید اصغر عبدی و مهمانی ۲مادر چشم‌به‌راه دیگر شهیدان رضا معظمی و بهتاب جاهد باز کردیم. باشد تا یادمان بماند شیرینی و راحتی این روز و شب‌هایمان را مدیون ایثار این عزیزان هستیم که در فراق پاره تن‌شان هر شب برایشان شب یلداست.

نامه‌های اصغر؛ تمام سهم مادر از پسرش

حاجیه‌خانم گلابتون یوسفی، مادر شهید اصغر عبدی، میزبان این دورهمی است. با آنکه تنها ۲روز است که از بیمارستان برای عمل زانوی پای چپش مرخص شده اما دلش نیامد پذیرای مهمان‌هایش نباشد. آذری‌زبان است و با همان لهجه زیبای آذری از پسر بزرگش اصغر برایمان می‌گوید. همانکه وقتی درس و امتحانات مدرسه‌اش تمام شد هوای رفتن به جبهه به سرش زد: «بعد از شهادت پسرعمویش بابک، به جبهه رفت تا تفنگ بر زمین افتاده او را بر دوش بگیرد. ۶ماه آنجا بود. فقط با نامه و گاهی تلفن از او خبر داشتیم. خیلی نوشتن را دوست داشت. مرتب برای ما نامه می‌نوشت. حالا هر وقت دلتنگی سراغ من و پدرش می‌آید به بچه‌ها می‌گویم نامه‌های اصغر را برایمان بخوانند.» شهید عبدی متولد ۲۴مرداد سال ۱۳۴۵ بود که دست بر قضا در همان روز تولدش ۲۴مرداد سال ۱۳۶۴ در سن ۱۹سالگی در منطقه سنندج و سقز در اثر پاتک نیروهای عراقی به شهادت رسید البته به روایت همرزمان شهید، آخرین دیدار آنها با او این روز بوده است.

شب یلدای احمد و غصه‌های مادر

احمد حسابی دل یک پدر و مادر چشم‌به‌راه را برده تا کمتر درد دوری اصغر را احساس کنند. مادر شهید عبدی که الحق برای احمد سنگ تمام گذاشته با ذوق می‌گوید: «از وقتی این شهید را به ما به‌عنوان فرزندخوانده معرفی کردند، حس می‌کنم ۲تا پسرم شهید شده. طفلک احمد وقتی بچه بوده پدر و مادرش را از دست داده و یتیم بوده. دلم براش می‌سوزه. حداقل اصغر ما چند سالی کنار خانواده بود و عیدها و شب‌چله‌ها کنار هم بودیم اما او چطور؟ حتما تنها بوده. حالا هر وقت بخواهم خیراتی برای شهدا بدهم برای احمد بیشتر می‌دهم. هر وقت دلتنگ می‌شویم سر مزارش می‌رویم. قطعه ۵۳گلزار شهداست. خیلی دلم می‌خواهد از احمد بیشتر بدانم. چشمانش عسلی بود.» چقدر قشنگ رسم مادری را برایش ادا می‌کند. پدر هم با لبخند نگاهی به عکس احمد می‌کند و پشت نگاه محبت‌آمیزش یک دنیا حرف است. اصغر هم حال و روز این روزهای برادرخوانده‌اش را خوب می‌داند. یکی با مزار و بی‌مادر و پدر غریب است و دیگری بی‌مزار و در دوری آنها غریبی می‌کند.

سال‌ها در حسرت یک مزار بودیم

پدر شهید در گوشه‌ای از صحبت‌هایش از حال و هوای این روزهایش صحبت می‌کند و می‌گوید: «راستش را بخواهید هنوز هم چشم‌انتظار آمدن اصغر هستیم. هر شهید گمنامی که به تهران می‌آورند دل ما می‌لرزد. هرطور شده در مراسم تشییع پیکر آنها شرکت می‌کنم، شاید یکی از آنها اصغر ما باشد. تا پیش از اینکه خداوند این شهید را به ما بدهد، من و مادرش بی‌هدف به گلزار شهدا می‌رفتیم و هر بار سر یک مزار شهید گمنام فاتحه می‌خواندیم. دروغ نباشد گاهی به پدران و مادران شهدا که مزار پسرانشان را با آب و گلاب می‌شستند، غبطه می‌خوردم اما با آمدن احمد به خانه ما، حالا دیگر نخستین جایی که می‌رویم سر مزار احمد است. از آنجا که تا به امسال کسی را نداشته مزارش کهنه است و نیاز به مرمت دارد. عکس احمد و اصغر را داخل ویترین بالای مزار گذاشته‌ام. سفارش دادم یک ویترین ۲طبقه قشنگ برای احمد درست کنند تا عکس‌های بیشتری از پسرانم داخل آن بگذارم. اینها تنها دلخوشی ما در این زندگی هستند.» مادر هم به نشانه تأیید صحبت‌های همسرش می‌گوید: «تا جان در بدن دارم برای احمد، مثل اصغر خودم مادری می‌کنم و نمی‌گذارم درد بی‌مادری بکشد. برای هردو آنها نماز می‌خوانم و خیرات می‌دهم. نمی‌دانم احمد چه چیزی بیشتر دوست داشت اما من به نیت هردو آنها انواع میوه و شیرینی می‌خرم و خیرات می‌کنم.»

فرزندخواندگی شهید یتیم، دلخوشی پدر

حاج اکبر عبدی پدر شهید عبدی هم تمام حواسش به پذیرایی از مهمان‌هاست و دوست دارد مهمان‌های یلدایی‌اش خاطره خوبی از خانه آنها داشته باشند به همین‌خاطر با عوض کردن حرف می‌خواهد حال جمع را بهتر کند. سمت عکس شهید احمد حیدرپور که کنار قاب عکس پسرش هست می‌رود و از دلخوشی این روزهایشان می‌گوید. کسی که چند سالی است مهمان این پدر و مادر چشم‌به‌راه شده. تقدیر الهی سرگذشت متفاوتی در پرورشگاه برای احمد حیدرپور رقم زده بود. وقت رفتن به جبهه نه پدری داشته و نه مادری و حالا سال‌ها بعد از شهادتش، هم پدر دارد و هم مادر و هم خانواده! ماجرا برمی گردد به یک طرح جالب و خداپسندانه بنیاد شهید و امور ایثارگران که چند سال پیش اجرا شد. در این طرح شهدای یتیم به‌عنوان فرزندخوانده به مادران و پدران چشم‌به‌راه معرفی شدند. یکی از این شهدا، احمد است که نوروز سال ۱۳۹۴ به‌عنوان فرزندخوانده به خانواده چشم‌انتظار شهید عبدی معرفی و دلخوشی آنها شد.

پیکری که هنوز برنگشته

از روز رفتن پسرش می‌پرسم و حاج‌اکبر عبدی می‌گوید: «یک روز از جبهه تماس گرفت و با مادرش تلفنی صحبت کرد و گفت امشب عملیات سختی داریم. اگه بعد از ۳روز برنگشتم مطمئن باشید شهید شده‌ام. همینطور هم شد و او ساعتی بعد از تماس تلفنی، زخمی می‌شود. نیروهای ایرانی به عقب برمی گردند و پیکر مجروح اصغر در سنگر باقی می‌ماند. همرزمانش آخرین‌بار او را در این حالت دیده و به عقب برگشته بودند. به همین دلیل خیلی‌ها فکر می‌کردند اصغر اسیر شده. از همان موقع تا الان که نزدیک به ۳۸سال می‌شود روزهای بی‌قراری و بی‌خبری ما شروع شد البته مادرش خوابی دیده بود و به دلش افتاده بود که اصغر شهید شده. با آنکه همه به خواب‌های او اعتقاد داشتیم اما خب بی‌قراری امان‌مان را بریده. حتی حالا که پیکرش هم برنگشته. چند سال پیش از ما آزمایش دی‌ان‌ای گرفتند و حالا مطمئن هستیم که پیکر اصغر هنوز تفحص نشده و همچنان منتظریم.»

تأثیر نقش مادران شهدا را نشان دهیم

حجت‌الاسلام علی لقمان‌پور، مدیرکل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع‌مقدس استان قم: گفتمان دفاع‌مقدس همان گفتمان دینی و ارزشی است و هنرمند متعهد می‌تواند در راستای ۱۰۰برابر کردن آثار و تولیدات عرصه ایثار و شهادت گام بردارد چون هنوز پرداختن به نقش مادران، همسران و دختران رزمندگان اسلام و شهدا در تشویق جوانان به حضور در جبهه، جای کار دارد.

مادران شهدا سرمایه اجتماعی هستند

یحیی رمضانی، فرماندار ویژه شهرستان کرج: آیین بزرگداشت و تجلیل از ۲۵۰ مادر و همسر شهید ۶دی‌ماه در شهرستان کرج برگزار می‌شود. چنین مراسمی برای مادران شهدا به‌عنوان سرمایه‌های اجتماعی جامعه، حرکتی اجتماعی و فرهنگی محسوب می‌شود. در استان البرز یک هزار و ۶۰۰ نفر از والدین شهدا در قید حیات هستند که از این قشر یک هزار نفر در شهرستان کرج حضور دارند.

شهید جاویدالاثر اصغر عبدی
سال و محل تولد: ۱۳۴۵ تهران
سال و محل شهادت: ۱۳۶۴ سقز
مدت چشم‌انتظاری خانواده: ۳۸ سال
شهید جاویدالاثر بهتاب جاهد
سال و محل تولد: ۱۳۴۷تهران
سال و محل شهادت: ۱۳۶۷زندان ابوغریب عراق
مدت چشم‌انتظاری خانواده: ۳۵ سال
شهید جاویدالاثر رضا معظمی
سال و محل تولد: ۱۳۴۵ سراب
سال و محل شهادت: ۱۳۶۷ مهران
مدت چشم‌انتظاری خانواده: ۳۵ سال
شهید احمد حیدرپور
سال و محل تولد: ۱۳۴۵ تهران
سال و محل شهادت: ۱۳۶۴ والفجر۸

در این شادی، مردم دردمند غزه را فراموش نکنیم

رو به مهمان‌ها و میزبان از زحمتی که کشیده‌اند تشکر می‌کنم و می‌گویم که تمام تلاش ما این است به نسل جدید نشان دهیم این آرامشی که این روز و شب‌ها در ایران داریم، مدیون شهدا و خانواده‌هایشان هستیم. مدیون سال‌ها چشم‌انتظاری مادران و پدرانی چون شما که در حسرت دیدن عزیزدردانه‌تان همیشه برای شما شب یلداست. حاج اکبر عبدی پدر شهید نکته جالبی از صحبت‌های ما برداشت کرده و می‌گوید: «این روزها مصادف با جنگ غزه شده است. جنگی که در آن مسلمانان نسل کشی می‌شوند. اسرائیلی‌ها به کودکان و افراد بی‌پناه حتی بیماران هم رحم نمی‌کنند. من هر بار که از تلویزیون تصاویر جنایات این رژیم را می‌بینم به خانواده می‌گویم ای کاش اجازه بدهند من خودم به غزه بروم. کاش می‌شد برای دفاع از این مظلومان از ایران نیروهایی به غزه می‌رفتند و جواب دندان‌شکن به رژیم کودک کش می‌دادند اما الان هم که اینجاییم نباید مردم دردمند غزه را فراموش کنیم.»

مردم غزه هم‌دین ما هستند

در ادامه صحبت‌های پدر، مادر شهید عبدی هم از این حس و حال کمک به مردم غزه می‌گوید: «همینطور است که حاج آقا می‌گوید. این چند ماه که جنگ غزه شدت گرفته، حاج آقا دائم حرص می‌خورد؟ اگر نیرو بفرستند نخستین نفر من هستم. درست است که هموطن ما نیستند اما هم‌دین ما هستند. نباید برادران دینی‌مان را تنها بگذاریم. صهیونیست‌ها به مسلمانان ظلم می‌کنند و تمام دنیا ساکت نشسته‌اند. به خدا اگر همه کشورهای مسلمان متحد شوند می‌توانند جلوی این رژیم کودک‌کش را بگیرند.»

زندانی ابوغریب، در غربت پر کشید

باید مادر باشی تا بدانی دوری حتی چند روزه از فرزند چه‌ها که با دل مادر نمی‌کند و اگر این فراق نه یک هفته و یک‌ماه و یک سال بلکه سال‌ها طول بکشد آن‌وقت این انتظار چه بر سر مادر خواهد آورد؟ باید پدر باشی تا بفهمی جای خالی پسر در کنارت، چقدر کمرشکن است. جای خالی‌ای که هر روز به انتظار پر کردنش باید کنار پنجره بنشینی و به کوچه‌ای که روزی جای بازی و شیطنت‌های عزیزت بود زل بزنی. این حرف‌ها وصف حال پدر و مادر چشم‌به‌راهی است که سال‌ها پیش پسرشان را راهی جبهه کردند و حالا سال‌هاست که به انتظار آمدنش نشسته‌اند. مثل پدر و مادر شهید بهتاب جاهدثمرین. شهیدی که سال ۱۳۴۷ در تهران به دنیا آمد و به جبهه رفت برای دفاع از وطن. بیسیم‌چی ۲۰ساله در زندان ابوغریب عراق به شهادت رسید اما پیکرش هیچ‌گاه برنگشت.

ماجرای اسم بهتاب

حاج خانم عارفه باباش‌زاده، مادر شهید بهتاب جاهد از روزهای دلتنگی‌اش می‌گوید: «دخترم، داغ اولاد سخت است. خدا کند هیچ‌وقت داغ اولاد نبینی. می‌گویند خاک سرد است و داغ ازدست‌رفته را کم می‌کند. اما ما خاک و مزاری از بچه‌هایمان ندیدیم که سرد شویم.» با گفتن این حرف‌ها چشمانش خیس می‌شود و چهره‌اش درهم‌می‌رود. برای اینکه حال و هوای مادر را در این دورهمی یلدایی بهتر کنم حرف را عوض کرده و از انتخاب نام زیبا و متفاوت بهتاب برای پسرش می‌پرسم. با ذوق از ماجرای جالب انتخاب این اسم برای بهتاب می‌گوید: «از اسم مهرداد خوشم می‌آمد. وقتی این پسرم به دنیا آمد به پدرش گفتم موافقی اسمش را مهرداد بگذاریم؟ او هم خوشش آمد اما تلفظش کمی برایش سخت بود. فردای آن روز وقتی به ثبت احوال رفت تا شناسنامه بگیرد، اسمی که انتخاب کرده بودیم یادش رفته و می‌گوید بهتاب. اینطور شد که پسرم را با اسم زیبای بهتاب صدا کردیم.»

تمام این شهدای گمنام پسرم هستند

مهمان بعدی ما در این دورهمی مادر شهید رضا معظمی است. شهیدی که متولد سال ۱۳۴۵ بوده و سال ۱۳۶۷ وقتی ۲۲ساله بوده بر اثر اصابت ترکش در منطقه عملیاتی مهران به شهادت می‌رسد اما پیکرش هیچ‌گاه برنگشت. مادر از روزهای بی‌قراری‌اش برای رضا می‌گوید: «هر وقت شهید گمنام به شهر می‌آوردند هر طور شده با هر سختی خودم را به مراسم تشییع آنها می‌رساندم اما امسال که چند روز پیش مراسم تشییع شهدا بود برای نخستین‌بار از مراسم جاماندم. چون پادرد شدید داشتم و شرمنده شدم اما پسرم مصطفی رفت و برایم از پارچه روی تابوت شهدا تبرک آورد. نمی‌دانید چه حس و حالی می‌گیرم وقتی می‌بینم شهید گمنام آورده‌اند. حس می‌کنم تمام این شهدای گمنام پسرم هستند. هروقت دلتنگ رضا می‌شوم به مزار شهدا می‌روم و روی مزار شهدای گمنام گلاب می‌ریزم و برایشان فاتحه می‌خوانم.»

دوست داشت مثل حضرت فاطمه(س) بی‌نشان بماند

مادر شهید معظمی از دلخوشی‌های این روزهایش اینطور می‌گوید: «چند وقتی است در قطعه ۵۱ گلزار شهدا برای رضای من یک سنگ قبر به‌عنوان یادمان گذاشته‌اند. خیلی خوشحال شدم. کار قشنگی کردند. اینطوری حس می‌کنم یادی از رضای من هم بین این همه شهید می‌شود. همین چند روز پیش به مزار شهدا و این یادمان سر زدیم. حس می‌کنم در آن نقطه رضا هم حضور دارد و به قلبم آرامش می‌دهد. اطرافیان اصرار می‌کنند که روی یادمان سنگ مزار بگذاریم و اسمش را حک کنیم اما من راضی نیستم. می‌گویم وقتی خود رضا دوست داشت مثل خانم فاطمه زهرا(س) گمنام بماند چه اصراری است. هروقت خواست خودش نشانه می‌فرستد.»

شهید گمنام نیست ما گمنامیم

از مادر شهید جاهد از حس و حال او و پدر شهید وقت آمدن شهدای گمنام و تشییع آنها در شهر می‌پرسیم و با افتخار می‌گوید: «حاج حسن‌علی پدر شهید هم داغش کمتر از من نیست اما همیشه می‌گوید پسرمان را در راه دین خدا و این مملکت دادیم و پشیمان نیستیم. وقتی هم شهید گمنامی تشییع می‌شود خوشحال می‌شویم که به‌واسطه آنها و پیکر پاک‌شان شهر رنگ و بوی معنوی می‌گیرد. حتی اگر پسر ما برنگردد.»

حق با مادر است. ما اشتباه می‌کنیم. فرزند او گمنام نیست بلکه این ماییم که گمنامیم. در این دنیای فانی چند صباحی هستیم و می‌رویم. اما فرزند پرافتخار این مادران و پدران چشم‌به‌راه در صفحه تاریخ، نامدارتر از همه خواهد ماند. حس و حالت این عزیزان چشم‌به‌راه را هرگز درک نخواهیم کرد زیرا در شب‌هایی که غریبانه در فراق جگر گوشه‌شان در سجاده اشک می‌ریختند، ما در خواب خوش بودیم. از این دنیا و داشته‌هایش حتی یک پلاک و سنگ مزار هم از شهیدشان به یادگار ندارند. اما اینها روسفیدان تاریخ‌اند.

امیدم شفاعت پسرم هست

مادر با گفتن این جمله سرش را تکان می‌دهد و بی‌مقدمه می‌گوید: «خیلی دلم برای دیدن رضا تنگ شده! به خواب همه رفته اما خواب خودم نیامده. چند وقت پیش خواهرم خواب دیده رضای من آمده و یک بقچه داده و گفته این را از طرف من به مادرم بدهید. دلم روشن است که تعبیر این خواب این است که رضا مادرش را در آن دنیا شفاعت می‌کند. امید من و پدرش حاج‌علی بعد از سال‌ها داغ جوان دیدن و انتظار این است که ما را شفاعت کند.»

یلدا، صبر و امید

علی مهدیان؛ استاد حوزه و دانشگاه

- رسومات ما پر از استعاره‌اند. یعنی پر از «معنا» هستند. ذهن انسان ایرانی از ظواهر رسومات عبور می‌کند به آن معانی. توجه به این معانی در جان انسان اثر می‌گذارد و جامعه می‌سازد، فرهنگ می‌سازد. اینگونه است که انسان دیگر و جامعه دیگری هر سال متولد می‌شود.
- یلدا توجه می‌دهد به یک «شب طولانی»، معنی‌اش چیست؟ توجه به زمانه «غلبه تاریکی»، چگونه در این دوران باید زندگی کرد؟ باید به هم وصل شویم. با هم جمع شویم. جمعی پر از «امید» و «معنویت» و «حکمت».

آری راه مبارزه با دنیای پر از ظلم، همین است وحدت ایمانی و توحیدی. «انما المومنون اخوه» مومنان یک خانواده‌اند خانواده ایمانی بزرگ. حالا بیا نگاه کنیم به «انار» که سیمای جذاب یک جمع منسجم است با اینکه هر دانه به تنهایی زیبا است اما جمع آنها نیز زیباتر است خیلی زیبا. هر فرد با آن توجه ایمانی اش زیبا است ولی جامعه ایمانی سیمایی به مراتب جذابتر است. این راه مبارزه است. مبارزه در دوران غلبه سیاهی اینگونه است.

- یلدا توجه می‌دهد به پایان شب‌های بلند و آغاز روزهای بلند، پس پر است از «صبر» پر است از «امید». آن مبارزه لبالب از صبر و امید است. «آجیل مشکل گشا» را ببین. چرا صفت «مشکل گشا»، چون توجه کنی به آن کس بازکننده سختی‌ها و نمایشگر شیرینی‌ها است. او «فتاح» است یعنی گره گشا.
- یلدا توجه می‌دهد به حافظ؟ چرا حافظ؟ چون گفت هر چه دارم همه از دولت قران دارم. چون جهان بینی عرفانی و توحیدی دارد. چون سخنش مملو از شاخه نبات عشق و احساس است. عشقی توحیدی، عشقی الهی، عشقی قرآنی، محتوای سخن ما است.
- یلدا حول بزرگان شکل می‌گیرد. آنها که اهل علمند و عمل. اهل حکمتند و اهل پختگی. اهل عزمند و اهل جزم. جمع که بی محور نمی‌شود.

آری انسان ایرانی با این سبک از زندگی پر معنا قد می‌کشد و رشد می‌کند.

- اینگونه است که از عمق جانش، عاشق معشوق پر جلوه غزه شده. غزه پر از جلالت است و جمال. آری او همان شهری است که درگیر است با ظلمت فراگیر تمدنی دنیا طلب و خودخواه. غزه مظهر این جمع ایمانی و قرآنی است که حول خدا، سفره پهن کرده و زندگی می‌کند.
- غزه را دوست داریم چون مظهر صبر است و امید. مظهر قدرت چیرگی بر شب است.

دشمن آخرین تلاش‌هایش را می‌کند ولی اندیشه مقاومت در حال فراگیری است و هویت پنهانی غرب مثل روز در حال برملا شدن. غزه را به شب یلدا چه کار؟ غزه اسم رمز پایان گام به گام تاریخ غلبه ظلمت است.

گفت‌وگو **فرناز ایزدبین**

دکتر محمود تولایی، بنیانگذار شناسایی شهدا با انجام آزمایش DNA در ایران توضیح می‌دهد

چرا هنوز شهید گمنام داریم؟

چند روز پیش شهرهای مختلف کشورمان به قدوم مبارک شهدای گمنام عطرآگین شد و حس و حال معنوی به مردم شهیدپرورمان بخشید. استقبال مردم و به‌ویژه دهه هشتادی‌ها از مراسم تشییع این شهدا نشان داد که گذشت زمان نه تنها ایثار و یاد این عزیزان را از خاطر نمی‌برد بلکه هر سال نوجوانان و جوانان بیشتری مجذوب و شیفته شهدا می‌شوند اما آنچه برای برخی شبهه و سؤال ایجاد کرده این است که چرا اولا شهید تازه تفحص‌شده داریم؟ مگر تمام مناطق جنگی کشور تفحص نشده‌اند؟ دوما چرا با وجود پیشرفت علم و تکنولوژی در زمینه ژنتیک، هنوز شهید گمنام داریم؟ برای پاسخ به این سؤال‌ها سراغ کسی رفتیم که تعدادی از شهدای ایران را برای نخستین‌بار از گمنامی درآورده است. دکتر محمود تولایی، رئیس پیشین مرکز تحقیقات ژنتیک نور و بنیانگذار شناسایی شهدا با انجام آزمایش DNA در ایران درباره روند شناسایی شهدای گمنام توضیح می‌دهد.

کسب اعتبار شرعی با استفتاء از مقام معظم رهبری

ایده شناسایی پیکر بازماندگان یازدهم سپتامبر به تعیین هویت شهدای گمنام در ایران توسط دکتر تولایی کمک کرد. او درباره نحوه شناسایی از طریق آزمایش DNA می‌گوید: «در روش شناسایی با انجام آزمایش DNA تنها ذره‌ای از استخوان و هر بافت موجود از پیکر مورد نیاز، مثل بزاق دهان مانده روی ته یک سیگار یا بافت پوستی یا ناخن و چیزهای دیگری که به یک فرد تعلق دارد، می‌تواند ما را به تعیین هویت یک فرد رهنمون کند. من با دیدن این روش شناسایی هویت، پس از بازگشت به ایران، آن را در قالب یک پروپوزال به ستاد کل نیروهای مسلح ارائه دادم و در ادامه پیگیری‌های آن، ازجمله اعتبار شرعی موضوع که با استفتاء از مقام معظم رهبری انجام شد، به نتیجه‌ای که امروز می‌بینید، رسیدیم.»

موانع پیش روی این پروژه

تحقیقات در زمینه شناسایی شهدا از سال ۱۳۸۱ آغاز شد. در این تحقیقات که با همکاری کمیته جست‌وجوی مفقودان آغاز شد تمام پیکرها یا نمونه‌هایی که در عملیات جست‌وجو و تفحص در محدوده‌های مرزی و برون‌مرزی به‌دست می‌آمد در اختیار تیم اجرایی برای انجام آزمایش قرار می‌گرفت. دکتر تولایی درباره مشکلات و سختی‌های شناسایی پیکر شهدا اینطور توضیح می‌دهد: «در زمینه احراز هویت شهدای گمنام کار ما با بررسی روی یک بافت سخت مثل استخوان آغاز می‌شد که ممکن بود با آسیب سوختگی نیز همراه شده باشد. این یک فرایند دشوار، بسیار تخصصی، زمان‌بر و مستلزم صبر و شکیبایی و در عین حال پرهزینه و نیازمند تکنولوژی به‌روز است، مثلا زمانی که با نمونه‌ای از یک استخوان مواجه هستیم باید بدانیم که چطور آن را تبدیل به پودر کنیم که آسیبی به DNA وارد نشود، بعد از آن چطور فسفر، کلسیم و سایر مواد معدنی و آلی را از نمونه جدا کنیم و در نهایت به «اسید نوکلئیک» برسیم.» اینطور می‌توان نتیجه گرفت وضعیت خاک و شرایط جوی که شهدا در آنجا تفحص می‌شوند مثل رودخانه‌ها یا باتلاق‌ها در به تأخیر افتادن روند شناسایی دخیل‌اند. از طرفی تنها چند سال است که ایران توانسته در مناطق شرقی کشور عراق عملیات تفحص را آغاز کند.

گرفتن نمونه خون از خانواده‌های چشم انتظار

به‌طور کلی مرکز ژنتیک عهده‌دار انجام تمام مراحل آزمایشگاهی است و ارتباط با خانواده برعهده ۲سازمان دیگر است. بخش اول آن دسترسی به خانواده‌های دارای فرزند مفقود و جاویدالاثر است که این کار توسط اداره ایثارگران سپاه و همکاری ایثارگران سایر نیروهای مسلح صورت می‌گیرد و کار اخذ نمونه خون از خانواده‌ها، با همکاری بخش‌های بهداشت و درمان نیروهای مسلح یا بسیج جامعه پزشکی انجام می‌شود. دکتر تولایی به اعلام این نکات می‌افزاید: «نمونه‌های اخذشده به مرکز ژنتیک تحویل می‌شود و کار پاسخگویی به خانواده‌های مفقودان و همچنین اطلاع‌رسانی به خانواده شهید پس از شناسایی برعهده بنیاد شهید و سایر سازمان‌های مسئول کشوری مانند کمیته جست‌وجوی مفقودان و ستاد معراج‌الشهدا است.»

پس چرا باز هم گمنام دفن می‌شوند؟

دکتر تولایی در پاسخ به دفن شهدا به‌صورت گمنام می‌گوید: «هر یک از پیکرهایی که به‌دست ما می‌رسد، پرونده معاینه فیزیکی تهیه و با ثبت ویژگی‌های ابعادی و مشخصات و تصویربرداری تکمیل می‌شوند و پس از برداشتن نمونه در حد چند گرم، برای انجام آزمایش‌های مربوط به تعیین هویت، مابقی بقایا به معراج منتقل می‌شود چراکه براساس فتوای مراجع عظام، جایز نیست که پیکر مسلمان روی زمین نگهداری شود لذا در معراج‌الشهدا برابر ضوابط جاری نمونه‌ها نگهداری یا برای دفن در یادمان‌ها و اماکن اقدام می‌شود.» از صحبت‌های دکتر می‌توان اینطور نتیجه گرفت که شناسایی استخوانی که بیش از ۳۰سال زیر خاک با دمای ۶۰درجه بوده با شناسایی بافت نرم ساده تفاوت دارد و گاه تا سال‌ها طول می‌کشد و لذا طبق فتوای مقام معظم رهبری اگر موفق به شناسایی شهدا نشدند اجازه ندارند شهدا را بعد از تفحص در معراج‌الشهدا نگهداری کنند و باید آنها را سریعا به خاک بسپارند. هر زمانی که دستگاه تطبیق، تطابق ۲نمونه را اعلام کند بلافاصله وطی مراحل و تشریفات خاصی به خانواده‌های شهید اعلام می‌شود که شهید شما شناسایی شده و در مکانی معلوم تدفین شده است.